

مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) (علمی - پژوهشی)، شماره دهم - بهار و تابستان ۱۳۹۳

حدیث دارابی ( دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی کرمانشاه، نویسنده مسؤول )

دکتر یحیی معروف ( استاد زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی کرمانشاه )

## تأثیرپذیری عزالدین عبدالسلام مقدسی از عطار

### چکیده

عزالدین عبد السلام مقدسی از شاعران و نویسندگان اهل تصوف و عارف قرن هفتم هجری است. یکی از آثار مشهور و رمزی او کتاب «کشف الأسرار فی حکم الطیور و الأزهار» است. وی در این اثر برای بیان افکار صوفیانه‌ی خود، به فراوانی از رمز استفاده کرده است. او در تنظیم یکی از بخش‌های این کتاب، از پرندگانی که عطار برای حرکت به سوی سیمرغ استفاده کرده، بهره برده است به گونه‌ای که تردیدی در مورد تأثیرپذیری او از عطار باقی نمی‌گذارد. این مقاله بر اساس مکتب فرانسه در ادبیات تطبیقی به تأثیرپذیری مقدسی از "منطق الطیر" عطار، در استفاده از نماد پرندگانی مانند: بلبل، باز، هدهد، طاووس، مرغابی و سیمرغ می‌پردازد. او در بیان تمثیل‌هایی چون "شمع و موم"، "شمع و پروانه" و مضامین عرفانی دیگر به مختارنامه عطار نیز توجه داشته است. از سویی دیگر با بررسی این کتاب با سایر آثار عطار، ردپایی از مضامین و تمثیل‌های عارفانه‌ی عطار در آن کاملاً مشهود است.

**کلیدواژه‌ها:** عزالدین عبد السلام مقدسی، کشف الأسرار فی حکم الطیور و الأزهار، عطار، منطق الطیر، سیمرغ.

### مقدمه

قرن ششم و هفتم در تاریخ ایران، مملوء از قتل عام و ویرانی‌های بی‌پای است. این دوره با حمله مغول و تاتار آغاز شد و با حمله‌ی تیمور پایان یافت. حاصل این وضع، فقر روزافزون و خرابی‌های بی‌پای برای مردم ایران بود. به همین دلیل، سرودن منظومه‌های عرفانی که معمولاً همراه با بحث‌های

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۵/۲۲

پست الکترونیکی: [hadisdarabi67@yahoo.com](mailto:hadisdarabi67@yahoo.com) [y.marof@yahoo.com](mailto:y.marof@yahoo.com)

تربیتی و اجتماعی است، رواج یافت. همچنین آشفستگی اوضاع سیاسی، اجتماعی و از بین رفتن ارزش‌های اخلاقی، اندیشمندان و شاعران و نویسندگان را به ذکر موعظه و نصیحت وادار می‌کرد. عطار از شاعران بزرگ قرن ششم، بزرگ‌ترین منظومه‌ی عارفانه‌ی خود یعنی "منطق‌الطیر" را در این دوران سرود. (صفا، ۱۳۷۹: ۱۹۰/۶) این دوران در تاریخ ادب عربی مقارن است با حکومت ایوبی‌ها و مملوکی‌ها. در زمان حکومت این دولت‌ها، گرایش به تصوف رایج بود و از سوی دربار ممالیک با احترام به شیوخ و خانقاه مورد استقبال قرار گرفت و بخش وسیعی از جامعه‌ی مملوکی را به خود اختصاص داد. (سلام، بی تا: ۱۹۳/۱) هر چند که تشویق به تصوف از سوی ممالیک هدف سیاسی هم داشت؛ زیرا حکومت سعی داشت مردم را از اوضاع سیاسی دور کند. از طرف دیگر علت رونق این جریان، نوعی عکس‌العمل و واکنش در برابر جریان‌های غیراخلاقی و ناهنجاری‌های رفتار ناشایست در جامعه بود، چون با گسترش روی آوردن به زشتی‌ها، گروهی به جریان‌های مخالف روی آورده و راه تصوف را انتخاب کردند. همچنین فراوانی مصائب و مشکلات اجتماعی از دیگر عوامل این جریان بود. (قاسم، ۱۹۹۰: ۲۰۸) با مطالعه‌ی دوران تاریخی زندگی دو شاعر، مشخص می‌شود که هر دو در شرایط اجتماعی و تاریخی مشابهی زندگی کرده‌اند و انگیزه‌های یکسانی هم از کاربرد رمز و مفاهیم عارفانه‌ی خود داشته‌اند و با توجه به این مسائل و اختلاف زبان دو اثر، بر اساس معیارهای مکتب فرانسه قابل بررسی می‌باشد. همچنین در سال‌هایی که مقدسی این اثر را در جهان عرب و در ناحیه‌ی مصر و شام تألیف کرده است، بی‌گمان آوازه‌ی مقامات الطیور عطار به آن نواحی رسیده بوده است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۱۳۷)

این مقاله در پی پاسخ‌گویی به این سؤالات است: ۱. آیا مقدسی از عطار تأثیر پذیرفته است؟ ۲. چه نمادهایی از منطق‌الطیر عطار توجه او را به خود جلب کرده است؟ ۳. هدف مقدسی از معرفی و اجتماع پرندگان چیست؟ ۴. آیا مقدسی از دیگر آثار عطار هم تأثیر پذیرفته است؟

#### پیشینه‌ی پژوهش

عطار شاعری است که بارها آثار او مورد بررسی برترین ناقدان قرار گرفته است. کتاب‌ها، پایان‌نامه‌ها و مقاله‌هایی که پیرامون آثار او نگاشته شده‌اند به اندازه‌ی زیاد است که در مجال

این مقاله نمی‌گنجد. اما مقدسی شاعری است که پژوهش‌های محدودی پیرامون او انجام شده، از جمله مقاله‌ای با عنوان «الفکر والأسلوب فی شعر عبد السلام المقدسی» که توسط دکتر علی حیدر، عیسی فارس و ماهر عبد القادر نوشته شده و به بررسی شخصیت، آثار و تحلیل فکر و مضامین شعری او پرداخته است. همچنین در دایره المعارف بزرگ اسلامی مقاله‌ای با عنوان «ابن غانم» توسط احمد بادکوبه هزاوه نوشته شده که علاوه بر معرفی عزالدین عبدالسلام مقدسی و اشاره به آثار مختلف او، به معرفی افراد مشهور این خاندان پرداخته است، یا در مقاله‌ای که با عنوان «تحلیل حکایت دیدار موسی و ابلیس در عقبه‌ی طور در متون عرفانی» توسط د. فریده داودی مقدم نوشته شده، در بخشی از مقاله به معرفی ابن غانم و حکایت دیدار موسی و ابلیس در کتاب «القول النفیس فی تغلیس ابلیس» پرداخته شده است. اما در مورد تأثیر پذیری این شاعر عرب از عطار تاکنون پژوهشی انجام نشده است.

#### عزالدین محمد بن عبد السلام مقدسی

ابومحمد عزالدین عبدالسلام بن احمد بن غانم در بیت المقدس زاده شد. از آنجا که وفات او را قبل از ۵۰ سالگی گزارش کرده‌اند، بی‌شک ولادتش را باید پس از سال (۶۲۸ ق) دانست. او در آغاز جوانی به آموختن قرآن روی آورد و سپس علوم متداول زمان خود را فراگرفت، آنگاه به آثار و اندیشه‌های صوفیانه‌ی جدش غانم بن علی که از مشایخ خانقاه صلاحیه و از صوفیان بنام بود، انس و الفت گرفت و گرایش به تصوف، وی را برای ورود به میدان وعظ و خطابه آماده ساخت. (یونینی، ۱۴۱۳: ۱۳/۴-۱۶)

ابن غانم در آثار خود همواره در تبیین مبانی تصوف کوشیده و به بررسی شرح حال سرآمدان این مسلک پرداخته است. شاید بتوان او را از صوفیانی دانست که شیوه‌ی اعتدال برگزیده است. وی اندیشه‌های صوفیانه‌ی خود را نزدیک به فهم مردم عادی بیان می‌کرد و مجالس خود را به دور از جاه و جلال کاخ‌های سلاطین و حتی مساجد و مدارس تشکیل می‌داد و از همین رو پیوسته مورد توجه عموم قرار می‌گرفت.

آثار او عبارتند از: ۱. القول النفیس فی تغلیس ابلیس؛ ۲. حلّ الرموز و مفاتیح الكنوز؛ ۳. کشف الأسرار فی حکم الطیور و الأزهار؛ ۳. شرح حال الأولیاء و مناقب الصحابه و الأتقیاء؛ ۴. دیوان عبد السلام المقدسی؛ ۵. شجره الکون؛ ۶. الفتوحات الغیبیه فی الأسرار القلبیه؛ ۷. الروض الأتیق والوعظ الرشیق؛ ۸. إفراد الأحد عن أفراد العدد. سرانجام ابن غانم در پی سقوط از پرتگاهی در سال (۶۷۸ ق) جان سپرد و در مقبره‌ی باب النصر در قاهره به خاک سپرده شد. (بادکوبه هزاوه، ۱۳۸۵: ۳۵۴/۴ و ۳۵۵)

### معرفی کتاب "کشف الأسرار فی حکم الطیور و الأزهار"

این کتاب مهم‌ترین اثر مقدسی است و در سه بخش به گفتگو میان گل‌ها، پرندگان و حیوانات اختصاص داده شده است و با سپاس و ستایش خداوند متعال شروع می‌شود و سپس از مردم می‌خواهد که با بصیرت به تمامی موجودات هستی توجه کنند؛ زیرا هر کدام از آن‌ها رازها و اسرار خود را بیان می‌کنند. (مقدسی، بی‌تا: ۴۱ و ۴۲) در ادامه می‌گوید: وقتی به دقت در موجودات نگاه کردم، به وضوح دیدم که هر موجودی به هستی آفریدگار خود اعتراف می‌کند و هر سکوتی در این میدان به حقیقت گویا است و به زبان حال ناطق است، نه به زبان قال، چرا که زبان حال از زبان قال گویاتر است؛ چون در زبان قال خبر دادن، احتمال صدق و کذب وجود دارد و زبان اعتبار و عبرت جز از عالم تحقیق خبر ندهد. (همان: ۴۳) مقدسی در مورد علت نام‌گذاری کتابش می‌گوید: این کتاب را "کشف الأسرار فی حکم الطیور و الأزهار" نامیدم و آن را دستمایه‌ی عبرتی برای صاحبان بینش قرار دادم. هر که تمثیل‌ها و ضرب‌المثل‌های مرا دریابد از امثال من خواهد بود و هر که از فهم آن فروماند، من ارتباطی با او ندارم. (همان: ۴۴) هدف مقدسی از تألیف این کتاب، وعظ و ارشاد مردم و تشویق آن‌ها به فضایل اخلاقی است. او در این کتاب از تمامی صنایع بدیعی چون: جناس، طباق، مجاز، کنایه و همچنین از تلمیح و اقتباس از آیات قرآن کریم استفاده کرده است. (محمد، بی‌تا: ۱۳)

در این مقاله بخش دوم و سوم کتاب یعنی گفتگوهای پرندگان و حیوانات را مورد بررسی قرار گرفته است. و منبع مورد استفاده، کتاب "كشف الأسرار فی حکم الطيور و الأزهار" انتشارات دار الفضيله، با تصحيح و مقدمه: "علاء عبد الوهاب محمد" است.

#### مقدسی و منطق الطیر

منطق الطیر یکی از برجسته‌ترین آثار عرفانی در ادبیات جهان محسوب می‌شود و بعد از مثنوی معنوی، هیچ اثری در ادبیات منظوم عرفانی در جهان اسلام به پای این اثر نمی‌رسد و آن توصیفی است از سفر مرغان به سوی سیمرغ و ماجراهایی که در این راه بر آن‌ها گذشته و همچنین دشواری‌های راه آن‌ها و هلاک شدن گروهی از مرغان و سرانجام رسیدن "سیمرغ" از آن جمع انبوه به دیدار با "سیمرغ". (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۸۷) در واقع طرح اصلی منطق- الطیرها اجتماع مرغان و مجمع ساختن آن‌ها برای برگزیدن و پیدا کردن پادشاهی است که بر آن‌ها فرمانروایی کند، زیرا معتقد بوده‌اند بدون پادشاه زندگانی کردن و آسوده زیستن کاری دشوار است. (فروزانفر، ۱۳۸۹: ۲۴۷) هدف نهایی مقدسی نیز در کتابش رسیدن به "سیمرغ" است، هر چند که او برای رسیدن به این هدف شیوه‌ای متفاوت از عطار در پیش می‌گیرد. او در ابتدا مسأله‌ی وجود پادشاه و رسیدن به سیمرغ را مطرح نمی‌کند؛ بلکه بعد از بیان سخنان و مناظره‌های پرندگان مختلف و حیوانات، در پایان کتاب، اشتیاق پرندگان را نسبت به "سیمرغ" بیان می‌کند و این بخش است که به شدت رنگ و بوی تأثیرپذیری از منطق الطیر را قوت می‌بخشد.

#### شخصیت‌های تمثیلی و رمزی در منطق الطیر و كشف الأسرار

شخصیت‌های داستان اصلی منطق الطیر، یعنی پرندگان، هدهد و سیمرغ همگی شخصیت‌های تمثیلی و رمزی و هر کدام نماینده‌ی یک خصلت، منش و طرز فکر در جامعه هستند. (اخلاقی، ۱۳۷۷: ۱۶۹)

در این دو اثر با ۸ پرنده‌ی مشترک که در حرکت به سوی سیمرغ وارد گفت و گو می‌شوند، یعنی بلبل، باز، طوطی، طاووس، جغد، مرغابی، هدهد و سیمرغ مواجه می‌شویم. علاوه بر این موارد، پرندگانی چون: خفاش، عنکبوت، پروانه که در بقیه‌ی داستان‌های منطق‌الطیر حضور دارند، در هر دو روایت مشترک هستند. مقدسی مانند عطار، با ویژگی‌های طبیعی و تاریخی تصویر زیبایی از این پرندگان را نشان داده است. در زیر به بررسی این نمونه‌ها می‌پردازیم:

#### ۱. هدهد

در منطق‌الطیر بعد از این‌که مرغان جمع شدند و خواستار عزیمت به سوی "سیمرغ" شدند، "هدهد" وارد گفتگو با آن‌ها می‌شود. در این بخش او از زبان عطار با اوصاف مختلفی از جمله: تاج‌وری، تیزبینی و حامل نامه‌ی حضرت سلیمان (ع) وصف می‌شود: (عطار، ۱۳۸۸: ۲۶۳)

حُلَّه‌ای بود از طریقت در برش	افسری بود از حقیقت بر سرش
تیز و همی بود در راه آمده	از بد و از نیک آگاه آمده
گفت ای مرغان منم بی‌هیچ ریب	هم بریدِ حضرت و هم بیکِ غیب
نامه‌ی او بردم و باز آمدم	پیش او در پرده همراز آمدم

مقدسی نیز به همین مطالب اشاره کرده است: اذهب بکتابی، و عجل بجوابی، فذهب بکتابه وعجلت بجوابه، فقربنی إلى جنابه، ثم کسانی من ملابس الکرامه تاجاً. (مقدسی، بی‌تا: ۱۱۱) نامه‌ی مرا ببر و زود پاسخ نامه را بیاور، من هم نامه‌ی او را بردم و جواب نامه را به سرعت آوردم، پس مرا به خود نزدیک کرد، سپس او از لباس‌های بزرگی و عظمت، تاجی را بر سر من گذاشت.

بر طبق آیات سوره‌ی نمل، هدهد نامه‌ی حضرت سلیمان (ع) را نزد بلقیس برد و تاج‌وری هدهد نیز به دلیل صورت ظاهری او است که بر فرق او تاجی دیده می‌شود؛ (غلامی، ۱۳۸۵،

hzrcgroup.com) در واقع به دلیل همین ویژگی ظاهری است که به عنوان رهبر و راهنمای پرندگان برای رفتن نزد سیمرغ انتخاب می‌شود. این مسأله به عنوان نکته‌ای مهم برای توصیف این پرنده از نگاه عطار و مقدسی دور نمانده است. نکته‌ی حائز اهمیت این است که این ویژگی‌ها در هر دو روایت از زبان خود هدهد و برای تفاخر و برتری دادن خود نسبت به دیگر پرندگان نقل شده است.

عطار دقت نظر "هدهد" را این‌گونه به تصویر می‌کشد: (عطار، ۱۳۸۸: ۲۶۳)

چون منم مشغول دردِ پادشاه      هرگزم دردی نباشد از سپاه  
آب بنمایم ز وهمِ خویشتن      رازها دانم بسی زین بیش من

مقدسی نیز با بیان همین مطالب به وصف هدهد می‌پردازد، در واقع او هم با بیان این ویژگی‌ها، غیرمستقیم بر رهبری او مُهر تأیید می‌گذارد: *أما ترى إلى الهدهد حين حسنت سيرته وصفته سريره. كيف نفذت بصيرته، فتراه يشاهد بالنظر، ما تحجبه الأرض عن سائر البشر. فيرى في بطنها الماء الثجاج. كما تراه أنت في الزجاج. (مقدسی، بی تا: ۱۱۰)* آیا در احوال هدهد نمی‌نگری که چه سیرت نیکی دارد و چه سریرت باصفایی؟ بصیرتش تا آنجاست که آنچه در ژرفای زمین است و از نگاه مردم پنهان است، می‌بیند و جایگاه آب را در اعماق خاک می‌شناسد، آن‌گونه که تو اشیاء را در آینه می‌بینی.

از موارد دیگری که در منطق الطیر و کشف الأسرار، هدهد به آن افتخار می‌کند، عبارت است از: فضل و برتری سخنوری خود نسبت به دیگر لشگریان حضرت سلیمان و نیز جست و جوی آن حضرت از او هنگامی که بین لشگریان غایب بود: (عطار، ۱۳۸۸: ۲۶۳)

با سلیمان در سخن پیش آمدم      لاجرم از خیل او بیش آمدم  
هر که غایب شد ز مُلکش ای عجب      او نپرسید و نکرد او را طلب  
من چو غایب گشتم از وی یک زمان      کرد هر سویی طلبکاری دوان  
ز آن که می‌نشکفت از من یک نفس      هدهدی را تا ابد این قدر بس

*أنا الذي أتيت مع صغر الجثمان ما لم يؤته الله لنبيه سليمان، هو أعطى ملكاً لا ينبغي لأحد من بعده و أنا أوتيت علماً لا يعلمه هو و لا أحد من جنده. أدله على الماء من تحت تخوم الثرى، فغبت*

عنه ساعه، و قال: (وَتَقَمَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِي لَا أَرَى الْهُدْهَدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْعَائِبِينَ) (نمل: ۲۰) والعجب أنه افتقدني حاله افتقاره إليّ. (مقدسی، بی تا: ۱۱۰)

من کسی هستم که با همه‌ی خردی پیکر و نحیفی جسمم، (دانشی دارم) که خداوند به حضرت سلیمان (ع) نداده است، با وجودی که سلیمان را مُلکی داده بود که پس از او به هیچ کس نداده و به من علمی داده شد که حضرت سلیمان (ع) و هیچ یک از لشگریانش از آن خبر نداشتند. من او را همواره به آب‌های نهفته در زمین راهنمایی می‌کردم و چون ساعتی از نظرش غایب شدم، (نگران شد) و گفت: «چرا هدهد را نمی‌بینم، یا از غایبان است» عجیب این است که او در زمان اضطراب و نیاز خود، مرا جست و جو می‌کرد.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، عطار در بیت سوم و مقدسی در بخش پایانی سخنانِ هدهد به (سورره نمل: آیه ۲۰) اشاره کرده‌اند.

## ۲. طاووس

رابطه‌ی طاووس با مار در افسانه‌ی بیرون شدن آدم از بهشت، شهرت فراوان دارد و این‌گونه آمده که ابلیس با راهنمایی طاووس، در تن مار خود را پنهان کرد و به درون بهشت درآمد، حوا و آدم را وسوسه کرد تا از آن درخت ممنوعه بخورند. (نیشابوری، ۱۳۴۰: ۱۸ و ۱۹) در واقع داستان طاووس، یادآور آن دسته از خداپرستان است که بهشت منتهای آرزوی آنها است و عملاً هم بهشت حجاب ایشان از رؤیت حق تعالی می‌شود. (نک: علی‌پور، ۱۳۸۹،

<http://rasekhoon.net/article/show/164328/>

منطق‌الطیر داستان مار با طاووس و بیرون شدن او از بهشت را به زیبایی به تصویر کشیده

است: (عطار، ۱۳۸۸: ۲۶۱)

سوختی از زخمِ مارِ هفت سر	خه خه ای طاووس باغِ هشت در
وز بهشتِ عدن بیرونت فکند	صحبتی این مار در خونت فکند
کردت از سدّ طبیعت دل سیاه	برگرفتت سدره و طوبی ز راه



مقدسی هم، طاووس را با همان ویژگی‌هایی که در متون دینی در مورد این پرنده آمده توصیف کرده‌اند:

وأنا في الجنان أطوف بين الظلال وأزور حورها، وأسكن قصورها، شرابي التسبيح، وطعامي  
التقديس حتى ساق لي القدر إبليس، فألبسني ملابس التلبیس، حتى عوضني بالخصيس عن النفيس،  
ولقد كنت لمراده كاره، لكن القضاء والقدر يوقع في المكاره، وكانت الحيه في دخوله الجنه  
محتاله، فأخرجت معهم من دار العز إلى دار الهوان والإذلال. (مقدسی، بی تا: ۸۵) من در باغ‌های  
بهشت و در سایه‌های آن می‌خرامیدم و حوریان بهشتی را می‌دیدم و در قصرهای آن ساکن  
بودم و نوشیدنی و غذای من، ذکر و تسبیح خداوند بود تا آنگاه که تقدیر الهی مرا گرفتار فتنه-  
ی ابلیس کرد و جامه‌های فریب را بر من پوشاند تا جایی که مرا از موجودی ارزشمند به  
موجودی پست تغییر داد. من نسبت به خواسته‌ی او بی‌میل و ناراضی بودم (نخواستم که از آن  
پیروی کنم) ولی قضا و قدر (انسان را) در مصیبت و گرفتاری می‌اندازد. (در فریب آدم من  
گاهی نداشتم)، مار برای ورود (ابلیس) به بهشت چاره اندیشید، تا چنان شد که من نیز به  
همراه آن‌ها از جایگاه عزت به جایگاه پستی و ذلت خارج شدم.

اشتراک واژگانی چون: طاووس، مار، بهشت، ابلیس و نحوه‌ی بکارگیری آن‌ها و رساندن  
مضامین یکسان، تأثیرپذیری مقدسی را از عطار، هر چه بیشتر تقویت می‌کند.  
در ادامه‌ی ابیات، عطار به پای زشت طاووس اشاره می‌کند که گویی خداوند آن را چون  
مجازات برای او قرار داده است که با وجود زیبایی فراوان، ولی دارای پاهایی زشت است.  
دکتر نصر، این مسأله را نشانه‌ی "منیت طاووس" می‌داند. (نصر، ۱۳۵۳: ۲۲۰)

گر چه من جبریل مرغانم ولیک	رفت بر من از قضا کاری نه نیک
یار شد با من به یک جا مار زشت	تا بیفتم به خواری از بهشت
چون بدل کردند خلوت جای من	تخت بند پای من شد پای من

(عطار، ۱۳۸۸: ۲۶۹)

طاووس مقدسی، به صراحت بیان می‌کند که خداوند، زیبایی پر و بال را برای او باقی  
گذاشته، تا نشانه‌ای از آن خوشی‌های بهشت باشد و زشتی پاهایش، نشانه‌ای از خشم خداوند

است، تا هر گاه در آن نگاه می‌کند، آن پیمان‌شکنی را به یاد آورد: أَبْقَيْتُ عَلِيَّ زَيْنَةَ رِيشِي، اُنْذَكِرْ بِه مَا كَانَ مِنْ صَفْوِ عَيْشِي، ثُمَّ جَعَلْتُ عَلِيَّ عَلَامَةَ السَّخَطِ فِي سَاقِي، اُنْظُرْهَا بِإِحْدَاقِي، وَيُنَادِي عَلِيَّ بِنَقْضِ مِيثَاقِي. (مقدسی، بی تا: ۸۵ و ۸۶) زیبایی پر و بالم برای من باقی ماند تا همواره از آن خوشی‌های زندگی یادگاری باشد، سپس زشتی پای مرا نشانه‌ای از آن خشم قرار داد، پیوسته در آن می‌نگرم و پیمان‌شکنی مرا به یادم می‌آورد.

یکی دیگر از شباهت‌های گفتگوهای طاووس در هر دو روایت این است که هر دو، خود را تسلیم قضا و قدر الهی می‌دانند که توانایی فرار از آن را ندارند و به همین دلیل است که گرفتار فتنه‌ی ابلیس شده‌اند.

### ۳- باز

باز پرنده‌ای است که برای تربیت او تدابیری اندیشیده می‌شده است؛ از جمله این که چشم‌های او را با کلاهی که بر سرش می‌گذاشته‌اند، می‌بستند تا چیزی را نبیند و تنها به هنگام غذا دادن، این کلاه را قدری به کنار می‌زدند تا او ببیند که از دست چه کسی غذا می‌خورد و اندک اندک به او انس بگیرد. این پرنده رمز انسان، قبل از ورود به عالم سلوک است و امیال و خواسته‌های خود را دنبال می‌کند و برای خود می‌کوشد. اما وقتی او را تربیت کردند و از مدارج سلوک عبور کرد، خواست او تبدیل به خواست خداوند و صاحب او می‌شود. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۱۷۶) در منطق الطیر ویژگی‌های باز و تربیت او بر دست شاهان به نظم کشیده شده و "باز" با بهانه کردن این موارد، برای رفتن نزد سیمرغ عذر می‌آورد: (عطار، ۱۳۸۸: ۲۷۴)

باز، پیش جمع آمد سرفراز	کرد از سرّ معالی پرده باز
سینه می‌کرد از سپه‌داری خویش	لاف می‌زد از کله‌داری خویش
گفت من از شوق دست شهریار	چشم بربستم ز خلق روزگار
چشم از آن بگرفته‌ام زیر کلاه	تا رسد پایم به دست پادشاه
در ادب خود را بسی پرورده‌ام	همچو مرتاضان ریاضت کرده‌ام
تا اگر روزی بر شاهم برنند	از رسوم خدمت آگاهم برنند

مقدسی نیز همچون عطار به نحوه‌ی تربیت "باز" به خوبی اشاره کرده است و تمامی مراحل آن را چون عطار به تصویر کشیده است:

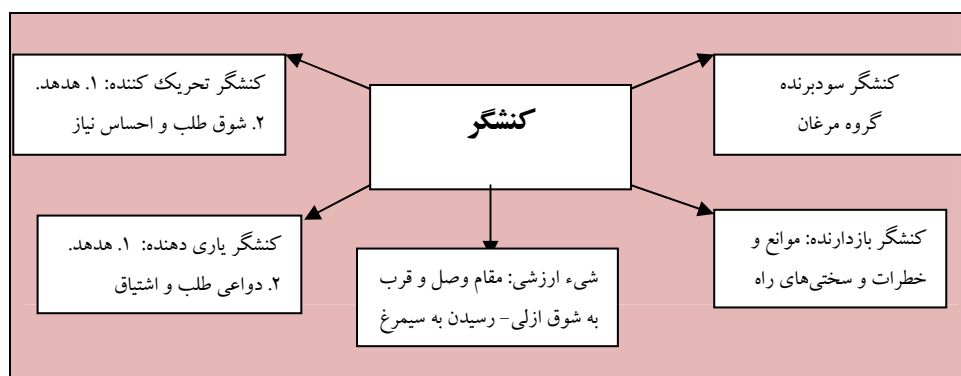
نظر مؤدبی إلى تخیلی الوقت، فخاف علی من المقت، فکمم بصری بکمامه وعقد لسانی بعقده، وأدبت وهذبت، واستخلصنی مؤدبی إلى إرسال الصید، وأزال عنی ذلک القید، فلما رُفعت الأکمه عن عینی، وأصلحت ما بینه وینی، رأیت الملوک خدمی، وأکفهم تحت قدمی. (مقدسی، بی تا: ۷۶) آن مؤدب وقتی در آشفتنگی وقت من نگریست، از خشم بر من ترسید. چشم مرا با چشم‌بندی بست و زبان مرا نیز مقید کرد. آنگاه که ادب پذیرفتم و اصلاح شدم، آن مؤدب مرا برای شکار رها کرد، وقتی آن چشم‌بند از چشم من برداشته شد و آنچه که بین من و او بود (آن چشم‌بند) اصلاح کرد، پادشاهان را دیدم که خدمتگزار من شدند و بازوی ایشان، زیر پای من قرار گرفت.

در واقع بعد از پشت سر گذاشتن آن مراحل سخت، که شامل بستن چشم و زبان و رعایت ادب است، "باز" شایستگی پیدا می‌کند که با بزرگان هم‌نشین شود و حتی بر دستانشان بنشیند. در واقع مراحلی که برای تربیت این پرنده به آن اشاره شده، همان مراحل سیر و سلوک عارفان است، زیرا تا زمانی که سالک بر نفس خود پا نگذارد و سختی‌های فراوان را برای صیقلی شدن نفسش تحمل نکند، نمی‌تواند به کمال واقعی دست یابد.

#### ۴- پرواز به سوی سیمرخ

منطق الطیر که آخرین مثنوی عطار است، گزارش یک جستجو است، جستجوی سیمرخ بی‌ نشان، یک اودیسه‌ی روحانی که سیر در مقامات و احوال سالک را به تصویر می‌کشد و مراتب و مدارج این سلوک را در رمز جستجوی مرغان بیان می‌کند. این‌که مرغان در این جستجو، هدهد را رهبر خویش می‌سازند، حاکی از آن است که سیر آن‌ها سیر از خلق به حق، یک سیر صوفیانه است که بدون ارشاد شیخ نمی‌توان به آن رسید و انگیزه‌ی آن چیزی جز جاذبه‌ی عشق که همه ذرات عالم را طالب نیل به کمال می‌سازد، نیست. (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۸۹) و مسیر این سفر از خاک بسوی افلاک است، از اعماق چاه تاریک غرب به سوی بلندترین و

دورترین نقطه‌ی شرقی. (پورنامداریان، ۱۳۶۸: ۳۴۷) در این داستان‌ها، سیمرغ (عنقا) شاه مرغان که در حکمت و عرفان، مصدر جان‌ها است و جان جهان و جان جانان، تصویر فرشته جبرئیل و عقل فعال و روح القدس نیز هست. (ستاری، ۱۳۷۲: ۱۲۸) پیش از اینکه به بررسی اجتماع مرغان در هر دو داستان پردازیم، برای اینکه تأثیر پذیری مقدسی از عطار بهتر نشان داده شود، هر دو حکایت را در نمودار «الگوی کنشگر» به نمایش می‌گذاریم، زیرا در این الگو، نقش هر شخصیت داستانی بخوبی مشخص می‌شود و به خواننده کمک می‌کند تا درک بهتری از آن نقش‌ها و شخصیت‌ها داشته باشد. (محمدی و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۱۴)



پرنده‌گانی که در داستان مقدسی هر کدام نماد یکی از افراد جامعه بودند و به ظاهر در ابتدای داستان خواهان هدف مشترکی نبودند؛ در پایان داستان، همگی اجتماعی را تشکیل می‌دهند و خواستار عزیمت نزد پادشاهی می‌شوند که نامش "عنقاء" است تا در سایه‌ی او سر تسلیم فرود آورند. این بخش از کتاب کشف الأسرار است که شباهت بی‌مانندی به منطق‌الطیر دارد. موارد این تأثیرپذیری به شرح زیر است:

۱. در پایان هر دو داستان، پرنده‌گان جمع می‌شوند و خواستار پادشاهی می‌شوند که آن‌ها را سرپرستی و رهبری کند. عطار این‌گونه شوق پرنده‌گان را برای رفتن نزد سیمرغ، به تصویر می‌کشد: (عطار، ۱۳۸۸: ۲۶۲)

مجمعی کردند مرغان جهان      آنچه بودند آشکارا و نهان  
جمله گفتند این زمان در روزگار      نیست خالی هیچ شهر از شهریار

چون بُود کاقلم ما را شاه نیست؟	بیش ازین بی شاه بودن راه نیست
یکدیگر را شاید ار یاری کنیم	پادشاهی را طلبکاری کنیم
زان که چون کشور بُود بی پادشاه	نظم و ترتیبی نماند در سپاه
پس همه با جایگاهی آمدند	سر به سر جویای شاهی آمدند

مقدسی نیز با همین مضامین به توصیف اشتیاق مرغان برای یافتن پادشاه می پردازد: *اجتمع الطيور وقالوا: لا بد لنا من ملك نعرف له ونعرف به. فهلموا ننتقل في طلبه. ونعیش فی ظله.* (مقدسی، بی تا: ۱۳۲) مرغان همگی جمع شدند و گفتند: ما باید پادشاهی داشته باشیم که به حکومت او سر تسلیم فرود آوریم و او را به پادشاهی بشناسیم. بیاید تا در طلب او به راه بیفتیم و او را بیابیم و در سایه‌ی او زندگی کنیم.

۲. هر دو دسته‌ی پرندگان بر این باورند که این پادشاه «سیمرغ» یا «عنقاء» نام دارد: (عطار،

۱۳۸۸: ۲۶۴)

هست ما را پادشاهی بی‌خلاف	در پس کوهی که هست آن کوه قاف
نام او سیمرغ سلطان طیور	او به ما نزدیک و ما زو دور دور
در حریم عزت است آرام او	نیست حدّ هر زفانی نام او

مقدسی، این پرنده را «عنقا» می‌داند که معادل «سیمرغ» است<sup>(۱)</sup> *وقد بلغنا أن بجزائر البحر ملكاً يقال له عنقاء مغرب. قد نفذ حكمه في المشرق والمغرب. فهلموا بنا إليه. متوكلين عليه.* (مقدسی، بی تا: ۱۳۲) به ما اطلاع داده‌اند که در جزایر دریا، پادشاهی است که به او عنقای مغرب (سیمرغ) می‌گویند. فرمان او در شرق و غرب نافذ است، پس بیاید تا نزد او رویم و خود را به او بسپاریم.

۳. این سیر و سفر دارای موانع و سختی‌های فراوان است که پرندگان با آن رو به رو می‌شوند. مقدسی این موانع را با عنوان‌هایی چون: دریاها عمیق، راه‌های تنگ، کوه‌های بلند و آتش‌های سوزان نام می‌برد. عطار این مطالب را بیشتر توضیح داده و به صورت سؤال‌های مرغان از هدهد و پاسخ‌های او به آن‌ها و همچنین شرح هفت وادی آورده است. عطار در این وادی‌ها خطراتی که سالکان را تهدید می‌کند، بسیار شیواتر و زیباتر بیان کرده است:

وادی طلب: (عطار، ۱۳۸۸: ۳۸۱)

چون فرو آیی به وادی طلب      پیشت آید هر زمانی صد تعب  
صد بلا در هر نفس اینجا بود      طوطی گردون مگس اینجا بود

وادی عشق: (همان: ۳۸۵)

بعد از این وادی عشق آمد پدید      غرق عشق شد کسی کانهجا رسید  
کس در این وادی بجز آتش مباد      وان که آتش نیست عیشش خوش مباد

و آخرین وادی، وادی فقر و فنا: (همان: ۴۱۳)

بعد ازین وادی فقر است و فنا      کی بود اینجا سخن گفتن روا  
عین وادی فراموشی بود      گنگی و کروی و بیهوشی بود

فقيل لهم إن البحر عميق والطريق مضيق والسبيل سحيق وبين أيدكم جبال شاهقه وبحار  
مغرقة ونيران محرقة ولا سبيل لكم إلى الاتصال فأقمن في أوكاركن. (مقدسی، بی تا: ۱۳۲) به آنها  
گفته شد: دریا عمیق و ژرف و راه تنگ و سخت است و در مقابل شما کوه‌های بلند و  
دریاهای پرخیزاب و آتش‌های سوزان است. هرگز برای شما رسیدن به آن امکان‌پذیر نیست،  
پس بهتر همان است که در آشیانه‌های خود بمانید.

بی تردید خطراتی که مقدسی به آنها اشاره کرده، می‌تواند در میان عارفان همان طی  
"هفت وادی" باشد.

۴. به دلیل وجود سختی‌های فراوان تعداد زیادی از پرندگان سالک از بین می‌روند و تنها

شمار محدودی نزد پادشاه و یا جزیره‌ی سیمرخ می‌رسند. (عطار، ۱۳۸۸: ۴۲۲)

زین سخن مرغان وادی سر به سر      سرنگون گشتند در خون جگر  
جمله دانستند کاین شیوه کمان      نیست بر بازوی مشتی ناتوان  
باز بعضی غرقه‌ی دریا شدند      باز بعضی محو و ناپیدا شدند  
باز بعضی بر سر کوه بلند      تشنه جان دادند در گرم و گزند  
باز بعضی را ز تفت آفتاب      گشت پرها سوخته، دل‌ها کباب  
باز بعضی را پلنگ و شیر راه      کرد در یک دم به رسوایی تباه

باز بعضی نیز غایب ماندند در کف ذات المخبالب ماندند  
 باز بعضی در بیابان خشکلب تشنه، در گرما، بمردند از تعب  
 باز بعضی ز آرزوی دانه‌ای خویش را کشتند چون دیوانه‌ای  
 باز بعضی سخت رنجور آمدند باز پس ماندند و مهجور آمدند

فطاروا بأجنحه ويتفكرون في خلق السماوات والأرض. صابرين على ظمأ الهواجر. فسلكن سبيلاً عدلاً. إن أخذن ذات اليمين أرمتهن بروده الرجاء وإن عدلن ذات الشمال أحرقتهن حراره الخوف. فهم بين سباق ولحاق ومحاق. وتلاش واحتراق وتغاش واستغراق، حتى وصل كل منهم إلى جزيرة الملك وقد سقط ريشه وتكدر عيشه وتضاعف نحوله وتزايد ذبوله فوصلوا إليه خماصاً بعدما كنّ بطاناً وجننه فرادی بعد أن فارقن أوطاناً. (مقدسی، بی تا: ۱۳۲) پس آن‌ها با بال‌های خود پرواز کردند در حالی که در آفرینش آسمان‌ها و زمین فکر می‌کردند، بر تشنگی ظهر گرم و سوزان صبر کردند، در راهی میانه رهسپار شدند که اگر به سمت راست می‌رفتند، سرمای "رجا" ایشان را می‌گرفت و اگر به سوی چپ می‌رفتند، گرمای "خوف" آنان را می‌گذاخت. گروهی در پیش و گروهی در پس، دسته‌ای پراکنده و سوخته و جمعی بیهوش و غرق شده بودند، تا این‌که گروهی از ایشان به جزیره‌ی پادشاه رسیدند، در حالی که پره‌های آن‌ها ریخت و زندگی آن‌ها تیره و تار شد و بر لاغری و ضعف آن‌ها افزوده شد، همگی ناتوان و تکیده به حضور او رسیدند، بعد از این‌که سرحال و بانشاط بودند و تنها به سوی او آمدند، بعد از این‌که از وطن‌ها دور شدند.

۵. با رسیدن نزد پادشاه، او اظهار می‌کند نیازی به پرندگان ندارد و چه آن‌ها باشند و چه

نباشند، او بر همه حکومت و پادشاهی می‌کند: (عطار، ۱۳۸۸: ۴۲۳)

گفت آن چاووش کای سرگشتگان همچو گل در خون دل آغشتگان  
 گر شما باشید و گر نه در جهان اوست مطلق پادشاه جاودان  
 صد هزاران عالم پر از سپاه هست موری بر دری این پادشاه  
 از شما آخر چه خیزد جز زحیر باز پس گردید ای مشتی حقیر

ثم قال لهم الملك: ويحكم لأى شىء جئتم. وبأى شىء أتيتم. قالوا: أتيناك بذله العبيد. وإنك لتعلم ما نريد. فقال لهم: ارجعوا من حيث جئتم. فأنا الملك شئتم أو أبيتم. وإن الله لغنى عنكم. قالوا: سيدى أنت الغنى ونحن الفقراء. وأنت العزيز ونحن الأذلاء. وأنت القوى ونحن الضعفاء. فبأى قوه نرجع وقد ذهب قوانا. ونحل عرانا. واضمحل وجودنا مما اعترانا. (مقدسى، بی تا: ۱۳۴) سپس پادشاه به آنها گفت: وای بر شما! برای چه آمده‌اید؟ و چه چیزی با خود آورده‌اید؟ گفتند: برای تو بندگی و درماندگی آورده‌ایم و تو می‌دانی که چه می‌خواهیم. پادشاه به آنها گفت: از همان جایی که آمده‌اید، باز گردید، چه بخواهید و چه نخواهید من پادشاه شما هستم و خداوند از شما بی‌نیاز است. گفتند: تو بی‌نیاز هستی ولی ما نیازمندیم، او نیرومند است و ما ناتوانیم. با چه نیرویی برگردیم، در حالی که همه‌ی نیروی خود را در این راه از دست داده‌ایم. ۶. هنگامی که مرغان بر خواسته‌ی خود اصرار کردند و نیازمندی آنها به پادشاه آشکار شد، آنها را به درگاه پادشاه راه دادند و از عزت و جایگاه والایی بهره‌مند شدند: (عطار، ۱۳۸۸: ۴۲۴ و ۴۲۵)

چون همه در عشقِ او مرد آمدند	پای تا سر غرقه‌ی درد آمدند
گرچه استغنا برون زاندازه بود	لطف او را نیز رویی تازه بود
صاحب لطف آمد و در برگشاد	هر زمان صد پرده‌ی دیگر گشاد
حاجب لطف آمد و در برگشاد	هر نفس صد پرده‌ی دیگر گشاد
شد جهان بی‌حجابی آشکار	پس از نورالنور در پیوست کار
جمله را در مسندِ قربت نشانند	بر سریرِ عزت و هیبت نشانند

فقال لهم الملك: وعزتى وجلالى إذا صح افتقادكم. وثبت انكساركم. فعلى انجباركم، انطلقوا فداووا العليل. فى ظلى الظليل وقيلوا فى خير مستقر و أحسن مقيل فمن استولت عليه حراره الشوق فليشرب (من كأسٍ كان مزاجها كافورا). (انسان: ۵) و من غلبت عليه بروده الرجا فليشرب (من كأسٍ كان مزاجها زنجبيلا) (همان: ۱۷) ثم يقال للعاشق: أشرب من عين تسمى سلسبيلا، فسكروا فغنى لهم فطربوا، ثم استنزروا فزاروا، ثم استجيبوا فطاروا بأجنحه الأنس فإذا هم فى حضرة القدس، فسقطوا ليلتقطوا حبه المحبه (فى مقعد صدق عند مليك مقتدر) (قمر: ۵۵). فنظروا



فإذا الحجب قد رُفعتْ والأحباب قد جُمعتْ وشاهدوا ما لا عين رأت ولا أذن سمعت. (مقدسی، بی تا: ۱۳۵) پادشاه به آنها گفت: به عزت و جلالم سوگند، اکنون که نیازمندی شما درست شد و شکستگی شما نزد من ثابت شد، بر من واجب است که جبران این شکستگی کنم. اکنون بروید و در آن سایه‌ی سایه‌ناک، بیماری را مداوا کنید و در خوش‌ترین جایگاه برآسایید. هر کس از شما، گرمای شوق گرفت از جامی که طعم آن کافور است، بخورد و هر که در سرمای امید گرفتار آمد، از جامی که طعمش زنجبیل است، بخورد و عاشقان را بگوید تا از چشمه‌ای که نام آن سلسبیل است، بنوشند. آنگاه نوشیدند و سرمست شدند و نغمه‌های الهی آنها را به طرب آورد و بیشتر طلبیدند تا با پر و بال انس پرواز کردند و به حضرت قدس رسیدند. آنها فرود آمدند تا از دانه‌ی محبت ناب در نشیمنگاه صدق، نزد پادشاهی توانا بچشند. آنگاه که پرده‌ها را برداشتند و یاران گرد آمدند، دیدند آنچه که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده بود.

مقدسی و تأثیرپذیری از تمثیل‌ها و مضامین عارفانه‌ی عطار

#### الف) تمثیل‌های مشترک

##### ۱. "شمع"، عاشقِ دور افتاده از انگبین

عطار بخش‌هایی را در "مختارنامه" به صورت مستقل به گفتگوهای شمع و پروانه اختصاص داده است. در یکی از این گفتگوها، شمع؛ معشوق پروانه نیست، بلکه او خود عاشق است، عاشقی که از "موم" ساخته شده و از یار شیرینش یعنی "انگبین" جدا شده و از فراغش گلایه می‌کند. ظاهراً عطار نخستین کسی است که از این مسأله برای معرفی شمع استفاده کرده و پیش از او، استفاده از این مضمون سابقه‌ای نداشته است. (پورجوادی، ۱۳۹۲: ۸) عطار، این موضوع را در غالب ابیات زیر به تصویر کشیده است: (عطار، ۱۳۸۹: ۳۱۹)

در شمع نگر فتاده در سوز و گداز      بریده ز انگبین به صد تلخی باز

شاید که زبانش در دهان گیرد گاز      تا در آتش زبان چرا کرد دراز

یا در جایی دیگر، "آتش" را دلیل جدایی "شمع از انگبین یا عسل" می‌داند و معتقد

است که آتش با این کار به شمع ستم کرده است: (همان: ۳۲۱)

آتش همه با شمع جفا خواهد کرد / وز سوختنش بی سروپا خواهد کرد  
 کردش ز عسل جدا به گرمی آخر / وز موم به نرمیش جدا خواهد کرد

درکشف الأسرار هم، "شمع" عاشقی است که از "موم" جدا شده و "آتش" میان او و عسل جدایی انداخته است. شمع از این مسأله بسیار ناراحت و غمگین است و به گلایه از آتش می‌پردازد: *ويقول الشمع: أيتها النحلُ أما يكفيني أن رُميتِ ببيني وفرّق الدهر ما بينك وبينى، فأنت في الوجود أبى وفي الاتحاد سببى، فأفردتُ عنك بتحريقى، أنا والعسل شقيقى، وهو أخصى ورفيقى، ثم سلطتُ على النار ولم أكن من أهل الأوزار.* (مقدسی، بی‌تا: ۹۹) شمع گفت: ای زنبورعسل، آیا برای من این کافی نبود که به جدایی من دچار شدی و روزگار بین من و تو جدایی انداخت؟ تو در وجود، پدر من هستی و سبب ایجاد من و با آتشی که به جانم افکندند، از تو دور هستم. من و عسل با هم یار و برادر بودیم، سپس آتش بر من چیره شد و در وجودم افتادم، بدون آنکه من از گناهکاران باشم.

همان‌طور که در بالا گفته شد، استفاده از این مطلب پیش از عطار سابقه نداشته و این مسأله نشانه‌ی تأثیرپذیری مقدسی از عطار است.

## ۲. "پروانه" عاشق صادق

هر چند پروانه به معنای خاص خود پرنده نیست، ولی در ادبیات فارسی دارای ویژگی‌های پرنده‌گان قلمداد شده و بارها مورد نمادپردازی قرار گرفته است. در نمادپردازی پروانه، به دو قطبی بودن آن برخورد می‌کنیم و این پرنده دو معنای نمادین اصلی دارد: نخست نمادی از "عاشق خالص" و دیگری نمادی از "فراموشی و نسیان" است. (صرفی، ۱۳۸۶: ۶۶) در بعضی از اشعار عطار و مطالبی که از مقدسی نقل شده است، پروانه در دسته‌ی نخست قرار می‌گیرد یعنی نمادی از "عاشق خالص" است. *عين القضاة همدانی عشق پروانه به شمع را یکی از مصادیق عشق کیهانی می‌دانست، عطار نیز به این نوع عشق معتقد بوده است.* (پورجوادی، ۱۳۹۲: ۸) همچنین خوارزمی پروانه را نماد "عاشق جانباز" دانسته است، (خوارزمی، بی‌تا: ۲۵۸) در واقع همراهی پروانه با شمع، او را به نمادی از عاشق حقیقی بدل کرده است، عاشقی

که پیوسته سوز و گدازهای شمع را تحمل می‌کند و جان خود را فدای عشق و علاقه‌ی به شمع می‌کند و ابراز نارضایتی نمی‌کند و شمع غیر از پروانه، عاشق فداکاری ندارد: (عطار، ۱۳۸۹: ۳۳۹)

پروانه به شمع گفت: دمسازی من می‌بینی و می‌کنی سراندازی من  
با این همه گرچه نیست با جان بازی در عشق تو کس نیست به جانبازی من  
در کشف الأسرار، پروانه با همین اوصاف از زبان خودش معرفی شده است: این لک مثلی  
عاشق صادق و صدیق موافق، صبرت علی اذاک و إحراقک و قدمت علی الموت دون عشاقک.  
(مقدسی، بی تا: ۱۰۱) عاشقی صادق همچون تو را کجا پیدا شود؟ من بر آزار و اذیت و سوز و  
گداز تو صبر کردم و در بین عاشقانت فقط من، جانم را فدای تو کردم.

### ۳. نماد دریا

بن‌مایه‌ی اصلی اندیشه‌ی عطار در تمامی آثارش تبیین رابطه‌ی خدا و جهان و به ویژه خدا و انسان است، که نمونه‌ی کامل خلقت او است و این ارتباط منجر به شکل‌گیری اعتقاد و وحدت شهود می‌شود.

دریا در بیشترین موارد در کلام عطار، رمز "حق تعالی" است که قطرات وجود آدمیان و موجودات از او نشأت گرفته است. (محمودی، ۱۳۸۹: ۱۷۶) عطار در اسرار نامه، برای نشان دادن فانی شدن در خداوند متعال، از نماد "دریا" بهره می‌گیرد. حاصل "فنا" در دریای وجود الهی، موجب دستیابی به اشیاء قیمتی و باارزشی چون "گوهر و مروارید" است، در واقع برخورداری از گوهر این دریا است که سالک را برای رفتن به سوی دریا تشویق می‌کند: (عطار، ۱۳۸۶: ۳۵۰)

به دریایی درافتادم که پایانش نمی‌بینم به دردی مبتلا گشتم که درمانش نمی‌بینم  
در این دریا یکی در است و ما مشتاق در او ولی کس کو که در جوید که جویانش نمی‌بینم  
در کشف الأسرار، مرغابی نیز وقتی در دریای ژرف الهی غوطه‌ور می‌شود، فرصت را غنیمت  
شمرده و از لؤلؤ و اشیای قیمتی آن برای خود صید می‌کند: ألم ترنی کیف ملکت هوای فملکت

عالمی الماء والهواء. فأنا فی البر سائح و فی البحر سابع و فی الهواء سارح و قد جعلت البحر مرکز عزى و معدن کنزی، فأغوص فی صفاء تلالیه و أحتلی من جواهره و لآلیه. (مقدسی، بی تا: ۹۵) آیا به من نمی‌نگری که چگونه بر هواهای نفسانی خود، چیره شده‌ام، به همین دلیل توانستم هم بر روی آب راه روم و هم در هوا، پرواز کنم. همچنین می‌توانم در بیابان سیاحت کنم و در دریا شنا کنم و در هوا پرواز. دریا را مرکز عزت خود قرار داده‌ام و معدن گنج‌ام، در صفای تالو دریا غوطه‌ور می‌شوم و از جواهر و مرواریدهای آن خود را زینت می‌دهم.

در عبارت‌های بالا، "مرغابی" نماد افرادی است که با غلبه بر هواهای نفسانی، شایستگی پیدا می‌کنند تا در دریای الهی که مملوء از راز و رمز و گنج‌های فراوان است، غوطه‌ور شود و از ثمره‌های ارزشمند آن بهره‌مند شود. نکته‌ی دیگر این است که مقدسی مرغابی را به عنوان نمادی مثبت و قابل ستایش برای سالک چیره بر هواهای نفسانی بکار برده است؛ در حالی که عطار، مرغابی را نمادی برای زاهدانی بکار برده که مبتلا به بیماری روحی و سواس هستند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۱۷۷) از نگاه عطار و مقدسی، رسیدن به "اسرار الهی" کاری دشوار است و مستلزم خطر کردن و جانبازی است.

#### ب) مضامین عارفانه‌ی مشابه

##### ۱. درد عرفانی

لویی ماسیون تکیه گاه آثار عطار را سه رکن می‌داند: «زیبایی، عشق و درد». اما بر این نکته نیز تأکید می‌کند که «درد» را رکن عمده و مایه‌ی ابتکار او و جوهره‌ی اصلی کلام عطار باید دانست. (اشرف زاده، ۱۳۷۳: ۱۴) عطار "درد عارفانه" را به عنوان یکی از کلمه‌های محوری در ضمن آثارش بیان کرده است. از نظر عطار جدایی روح از جایگاه اصلی یا به عبارت دیگر "هبوط آدم" از بهشت، مایه و اساس این درد شده و فقط انسان از آن برخوردار است. این درد اساس سیر و سلوک عرفانی و انگیزه‌ای برای عمل کردن به دانسته‌های معنوی است. کلمه‌ی "درد" یکی از کلمات کلیدی و محوری در آثار عطار است. با توجه به آیات ۳۰-۳۸ سوره بقره مشخص می‌گردد که بوجود آمدن درد، ریشه در آفرینش انسان دارد، یعنی آدم آفریده می‌شود و صاحب علم می‌گردد و آن قدر محترم می‌شود که به فرمان خدا فرشتگان بر او سجده

می‌کنند و خداوند به او می‌فرماید: تو و همسرت در بهشت آرام گیرید، اما لغزش آنان باعث می‌شود که مخاطب فرمان "إهبطوا" قرار گیرند. تا زمانی که او در بهشت بود هنوز درد را تجربه نکرده بود تا اینکه با وسوسه‌ی ابلیس به آن درخت ممنوع نزدیک شد و از اینجا بود که درد آغاز شد و این درد را برای فرزندان خود به ارث گذاشت: (عطار، ۱۳۸۸: ۳۶۳)

بود آدم را دلی از کهنه سیر      از برای نو به گندم شد دلیر  
کهنه‌ها جمله به یک گندم فروخت      هر چه بودش جمله در گندم بسوخت  
عور شد دردی ز دل سر برزدش      عشق آمد حلقه‌ای بر در زدش

مقدسی در بخش‌های مختلف گفتگوی پرندگان، به صورت‌های مختلف به نزدیک شدن حضرت آدم و حوا به آن درخت و یا میوه‌ی ممنوعه و سرانجام، خوردن از آن اشاره می‌کند. در یکی از این بخش‌ها، مقدسی این جریان را در غالب گفتگوی "کبوتر" بیان می‌کند. "کبوتر" خود را وفادار، پیام‌رسان عاشقان و مقاوم در برابر گرسنگی معرفی می‌کند، به گونه‌ای که اگر دانه‌ای گندم ببیند، به آن نزدیک نخواهد شد تا مبادا به سرنوشت آدم مبتلا شود: فلو رأیت حبه بُرّ مع شده جوعی، عدلت عنها، و ذکرته ما جرى علی آدم منها. (مقدسی، بی‌تا: ۷۹) اگر دانه‌ای گندم بر روی زمین ببینم، با همه‌ی گرسنگی و نیاز، از آن رویگردانی می‌کنم و آنچه را (که از خوردن آن دانه‌ی گندم) بر آدم گذشت، به یاد می‌آورم.

یا در جایی دیگر، وقتی که "کلاغ" نوحه سر می‌دهد و شاعر به او اعتراض می‌کند و از او دلیل این کار را می‌خواهد، او به مصائب و سختی‌های پیامبران الهی و به گریستن و نوحه‌ی حضرت آدم که از بهشت رانده شده بود، اشاره می‌کند: أما بلغک ما جرى علی أییک آدم وهو ینادی علی نفسه ویصیح. (مقدسی، بی‌تا: ۱۰۵) آیا از آنچه بر پدرت آدم گذشت، آگاهی نداری که چگونه فریاد می‌زد و شیون می‌کرد؟

در واقع در هر دو مورد بالا، علت دردمند شدن حضرت آدم، هبوط او و همسرش از بهشت برین می‌دانند که نگرانی از این درد به صورت گریه و نوحه بروز پیدا می‌کند.

## ۲. فنای در محبوب

اشعار و غزلیات عطار مملوء از راز و نیازهای عاشقانه با محبوب ازلی است. در حقیقت، جوهره‌ی اصلی این مضامین، فنای در محبوب است؛ هر گاه معشوق از دست ساقی جان، می‌ناب بنوشد، قابلیت آن را می‌یابد که در او فانی می‌شود: (عطار، ۱۳۷۵: ۲۳۱)

آخر دمی چنان شو کز دست ساقی جان جامی بخورد باشی وز خود برست باشی  
در کشف الأسرار هنگامی که شمع از شعله‌ی آتش اظهار نگرانی می‌کند، آتش در پاسخ به او می‌گوید:

أَيُّهَا الْمَعْدَبُ يَا حِرَاقِي وَالِدَاهِشْ بِنُورِ إِشْرَاقِي، تَشْكُو مِمَّا تَلَاقِي وَ تَفُوز بِسَاعَةِ التَّلَاقِي، فَيَا فُوز  
مَنْ شَرِبَ بَكَاسِي وَ أَنَا السَّاقِي وَيَا سَعَادَةَ مَنْ فَنِي فَيَّ وَ أَنَا الْبَاقِي. (مقدسی، بی‌تا: ۱۰۳) (آتش  
گفت) ای کسی که از شعله‌ی من در عذاب و از پرتو اشراق من هراسان هستی، از آنچه که به  
تو می‌رسد، شکایت می‌کنی در حالی که در هنگام دیدار من به سعادت می‌رسی و در آن لحظه  
باید گفته شود: خوشا شادی کسی که از دست من شراب می‌نوشد و من ساقی او باشم،  
خوشبخت کسی است که در من فانی شود و من باقی باشم.

در واقع آتش، شمع را که از دستش باده‌ی الهی می‌نوشد، شایسته‌ی فانی شدن و رسیدن به  
سعادت حقیقی می‌داند، زیرا آتش در متون عرفانی به معنای "عشق الهی" است. (ابن عربی،  
۱۳۷۰: ۳۱۵) در این دو مثال، واژگانی که دارای بار معنایی عرفانی هستند، مانند: شراب، ساقی،  
جام و فنا به زیبایی تصویری از فانی شدن در محبوب را نقاشی کرده‌اند.

## نتیجه

نتایج زیر حاصل این پژوهش است

۱. با مطالعه و بررسی کتاب "کشف الأسرار فی حکم الطیور و الأزهار" مشخص می‌شود  
که مقدسی از آثار مختلف عطار بویژه منطق‌الطیر تأثیر پذیرفته است. معرفی او از پرنده‌گانی  
چون: باز، بلبل، طاووس، جغد، هدهد و سیمرغ شبیه به منطق‌الطیر است و هدف از اجتماع  
پرنده‌گان در هر دو حکایت، رسیدن به سیمرغ است.

۲. تمامی اتفاقات و موانعی که در راه رسیدن به سیمرخ وجود دارد، به همین صورت در کشف الأسرار مقدسی هم دیده می‌شود.
۳. مقدسی در بیان تمثیل‌های "آتش"، "شمع و پروانه"، "شمع و موم"، دقیقاً به مختارنامه توجه داشته است.
۴. کشف الأسرار از مضامین عرفانی "دریا"، "درد" و "فناهی در محبوب" که به فراوانی در اشعار عطار دیده می‌شود، بهره برده است.
۵. از آنجایی که هر دو شاعر دارای گرایش‌های عارفانه و صوفیانه هستند، زبان رمزی پرندگان را برای مقاصد عرفانی در جامعه‌ی خود بکار برده‌اند.

#### یادداشت‌ها

- ۱- البتّه عطار در ابیاتی از منطق الطیر، از این پرنده با عنوان "عنقا" نام برده است (عطار، ۱۳۸۸: ۲۸۰)
- هر کسی را بود عذری تنگ و لنگ      این چنین کس کی کند عنقا به چنگ  
هر که عنقا راست از جان خواستار      چنگ از جان باز دارد مردوار

#### کتابنامه

- قرآن کریم
- اشرف زاده، رضا، (۱۳۷۳)، تجلی رمز و روایت در شعر عطار، تهران: اساطیر.
- بادکوبه هزاوه، احمد، (۱۳۸۵)، «ابن غانم»، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، صص: ۳۵۴-۳۶۰.
- پورجوادی، نصرت‌الله، (۱۳۹۲)، «نگاهی به تمثیل عرفانی شمع و پروانه، در اشعار فریدالدین عطار»، روزنامه ایران، سال نوزدهم، شماره ۵۴۶۸، ص ۸.
- پورنامداریان، تقی، (۱۳۶۸)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، انتشارات علمی و فرهنگی.
- داودی، مقدم، فریده، (۱۳۸۹)، «تحلیل حکایت موسی و ابلیس در عقبه طور در متون عرفانی»، فصلنامه تخصصی پیک نور زبان و ادبیات فارسی، سال اول، شماره دوم، صص: ۶۰-۹۵.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۸)، صدای بال سیمرخ، تهران: سخن.

- ستاری، جلال، (۱۳۸۴)، مدخلی بر رمز شناسی عرفانی، تهران: نشر مرکز.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۸۸)، مقدمه، تصحیح و تعلیقات منطق الطیر، تهران: سخن.
- شوالیه، ژان، گربان، آلن، (۱۳۷۸)، فرهنگ نمادها، ترجمه: سودابه فضایی، تهران: جیحون.
- صرفی، محمد رضا، (۱۳۸۶)، «نماد پرندگان در مثنوی»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال پنجم، شماره ۱۸، صص: ۵۳-۷۶.
- صفا، ذبیح الله، (۱۳۷۹)، تاریخ ادبیات ایران، ج ۶، تهران: فردوس
- عطار، محمد بن ابراهیم، (۱۳۸۸)، منطق الطیر، مقدمه، تصحیح و تعلیق: محمد رضا شفیع کدکنی، تهران: سخن.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۶)، اسرارنامه، مقدمه، تصحیح و تعلیق: محمد رضا شفیع کدکنی، تهران: سخن.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۹)، مختارنامه، مقدمه، تصحیح و تعلیق: محمد رضا شفیع کدکنی، تهران: سخن.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۷۵)، دیوان عطار، به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۸۹)، شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فرید الدین محمد عطار نیشابوری، به کوشش: محمد حسین مجدم، تهران: زوآر.
- محمدی، محمد هادی، عباسی، علی، (۱۳۸۱)، ساختار یک اسطوره، تهران: چپستا.
- محمودی، مریم، (۱۳۸۹)، «بررسی و تحلیل نماد دریا در آثار عطار»، پژوهش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، سال دوم، شماره هشتم، صص: ۱۷۳-۱۹۳.
- نصر، سید حسین، (۱۳۵۳)، مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق، تهران: اساطیر.
- نیشابوری، ابو اسحاق، (۱۳۴۰)، قصص الأنبياء، به اهتمام: حبیب یغمایی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

### منابع و مأخذ عربی

ابن العربی، محی الدین، (۱۳۷۰)، فصوص الحکم، بیروت: الزهراء.



حیدر، علی، فارس، عیسی، عبد القادر، ماهر، (۲۰۰۷م)، «الفکر والأسلوب فی شعر عبد السلام المقدسی»، مجله جامعه تشرین للدراسات والبحوث العلمیه- سلسله الآداب والعلوم الإنسانیه، المجلد ۲۹، العدد ۱.

خوارزمی، کمال الدین حسین بن حسن، (بی تا)، جواهر الأسرار، تصحیح: محمد جواد شریعت، اصفهان: مشعل.

سلام، محمد زغلول، (بی تا)، الادب فی العصر المملوکی، ج ۱، قاهره: اسکندریه.

قاسم، قاسم عبده، (۱۹۹۰)، ماهیه الحروب الصلیبیه، کویت: عالم المعرفه

محمد، علاء عبدالوهاب، (بی تا)، حَقَّق و عَلَّق لکشف الأسرار فی حکم الطیور و الأزهار، قاهره: دار الفضیله.

المقدسی، عز الدین بن عبدالسلام بن غانم، (بی تا)، کشف الأسرار فی حکم الطیور و الأزهار، حَقَّقه و عَلَّق علیه: علاء عبدالوهاب محمد، قاهره: دار الفضیله.

الیونینی، قطب الدین أبو الفتح، (۱۴۱۳)، ذیل مرآه الزمان، قاهره: دار الکتاب الإسلامی.

#### منابع اینترنتی

علی پور، علی، (۱۳۸۹)، "طاووس در فرهنگ و ادب فارسی"، برگرفته از سایت

<http://rasekhoon.net/article/show/164328/>

غلامی، مصطفی، (۱۳۸۵)، "بررسی و تحلیل هدهد در ادب فارسی" برگرفته از سایت

hzrcgroup.com/.../40dcf2e8c5a84981ab5c845944c51